

(22)

(لوح استنطاق - قسمتی)

هو الله

عاشق را نزد معشوق اظهار هستی و خود بینی جائز نه اگر خطوه ای از این سبیل تجاوز نماید از عشاق محسوب نه: " نکند عشق نفس زنده قبول نکند باز موش مرده شکار " بلی بعضی از عاشقان اظهار صدمات و شدائد خود را در پیشگاه محبوب امکان نموده اند و مقصود از آن اشتغال با محبوب و اصغای حضرت مقصود بوده نه ذکر نفس و هوی حال قاصدی از اعلی مقاصد عز مقصود نازل و بکلماتی ناطقست بفهمید که که میگوید و چه میگوید تالله لو عرفتم و علمتم ما وراء ستر الکبریاء من اسرار ربکم العلی الاعلی لفدیتم بانفسکم حبا لله مالک الاسماء باری قاصد معهود حکایتی ذکر نموده که وقتی در طور اشراق بودیم و محبوب آفاق بقصد جبل ها بیرون تشریف بردند و بعجز تمام از مدعیان محبت رجا فرمودند که این سفر و هجرت اگر چه بظاهر سهل و آسانست و لکن در باطن شدید و باب امتحان و اگر بصورت بسطنت و اقتدار مشهود لکن در معنی بمحنت و اضطراب لا یحصی مکنون عرض خود مبرید و زحمت بر خود مدهید و بگذارید تا بنفس خود هجرت نمایم آنچه کلمات محبت آمیز و شفقت انگیز بود تلویحا و تصریحا فرمودند مفید نیفتاد این بنده و جمعی بادعای آنکه زادی بجز رضای دوست نخواهیم و مقصودی جز وجه محبوب نداریم بگمان خود معتکف و از نصح و یقین دوست غافل عزم سفر نمودیم و با طلعت محبوب هم سفر و هم سیر گشتیم قدری که بادیه پیمودیم نار حب مخمود و جمال شوق محجوب تا آنکه از آن مقام تجاوز نمودیم حسناترا سیئات شمردیم و سیئاترا عین حسنات دانستیم تا آنکه وارد جزیره خضرا شدیم فلک الهی در آن ارض روحانی بر جودی امر مستوی گشت و بعد بمراکب هوی در بیدای ظنون و اوهام در صبح و شام سائر بودیم گاهی مجتمع و گاهی متفرق و گاهی بحب و گاهی بغفلت ایام و لیالی بسر میبردیم سلسبیل بیان در کل احیان از کوثر فم رحمن جاری و لکن عطش مفقود و انوار وجه از افق اجلال مشرق و لکن اقبال غیر موجود هر روز بر وهم و گمان افزودیم و از توجه بحق کاستیم و با این احوال غیر مرضیه و شیء ونات غیر لائقه چنان در غمرات غفلت و هوی غرق شدیم که از احوال خود هم غفلت نمودیم و در جمیع احوال طلعت محبوبرا با کمال شفقت و ملاحظت ملاحظه مینمودیم بعضی از ما متحیر که اگر احاطه علمیه الهیه موجود چگونه میشود با این افعال ردیه مقبول شویم بالاخره حق را غافل و خود را عاقل و عالم شمردیم غافل از آنکه رحمت کبری مانع است از هتک استار و اگر خدمتی نمودیم اتباعناه بالمن و الأذی و بعد از آن ارض اراده هجرت فرمودند و مجددا کل را از حضور منع نمودند مستشعر نشدیم و متنبه نگشتیم که علت منع چیست و سبب چه مرة اخری هجرت نمودیم و با حضرت مقصود بادیه ها پیمودیم تا آنکه وارد ارض

اخری شدیم و با دوست در یک محل آرمیدیم و سرا بهوای نفس مشغول گشتیم تا آنکه آتش هوی غلبه نمود و از منظر ابهی ممنوع شدیم و از کثرت لقا قدر وصال از نظر افتاد و پرده حیا از هم درید و حال محبوبرا در محلی حبس نموده‌ایم و در کل حین از سهام ظنون و رماح اوهام بقدر وسع و قوه بر او دریغ نمیداریم چه که محبوس و مسجون و فریدش یافته‌ایم غفلت بمقامی رسیده محلی را که جمیع ملأ اعلی باو ناظرند و از او مستمد در آن محل مبارک جهره باقبیح کلمات ناطقیم و باضل اعمال و اخسر آن عامل فتبا لنا ما اثرت فینا کلمات الله و مع ذلک منتبه نشدیم و اقلا اگر وفا ننمودیم جفا ننمائیم نه شبی بذکری ذاکر و نه بتوجهی مشغول حکایت کنند که فضیل خراسانی کان من اشقی العباد و یقطع الطریق انه عشق جاریه و اتاها لیلة فصعد الجدار اذا سمع احدا یقرء هذه الآية الم یأمن للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و اثر فی قلبه فقال بلی یا ربی آن و حان فرجع و تاب و قصد بیت الله الحرام و اقام فیہ ثلاثین سنة الی ان صعد روحه الی الافق الاعلی عجیبت که کلمة الله را از لسان یکی از عباد شنید و چنان مؤثر افتاد که در یک آن از حسیض امکان بافق رحمن راجع شد و این عباد در لیالی و ایام متتابعاً متوالیا نعمات نفس رحمانی را از لسان قدرت و عظمت استماع نمودیم و آنقدر تأثیر ننموده که اقلاً بقبح افعال و اعمال و ظنون و اوهام خود مطلع شویم حکایت که باین مقام رسید فلک بیان بر جودی لسان منصعق و مدهوش و قلم از بیان منقطع و بیهوش لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا نسئل الله ان یفتح ابصارنا و یعرفنا انفسنا و اعمالنا ان لم نوفق علی معرفة نفسه سبحانه نوفق علی معرفة انفسنا الغافلة و یکشف عن وجوهنا الحجابات المانعة لنراه مشرقاً عن افق الفضل و العناية و ننقطع عن فی الامکان و الاکوان و نتوجه الیه بکلنا انه هو ربنا الرحمن و نسئله ان یوفقنا علی التوبة و الانابة فی کل صباح و مساءً و یحفظ مشرق انوار وجهه عن رماح احبائه لانه ما اراد معینا سویه و انه مبدئه و مثویه و یقول لا اله الا الله